پیشخوان

نظری نو به «تاریخ‌نگاری معاصر و کودتای ۲۸ مرداد»

در نقد تحلیل‌های یکسویه جریان ملی‌گرا

■ **محمدرضا کائینی**

زنده‌یاد استاد سیدهادی خسروشاهی، در زمره منتقدان تاریخ‌نگاری ملی‌گرا از رویدادهای نهضت ملی ایران به شمار می‌رفت. او این رویکرد انتقادی را در دهه‌های متوالی پی گرفت و رساله‌ای که در این مجال به شما معرفی می‌شود، یکی از واپسین آثار آن فقید سعید دراین‌باره است. مرکز بررسی‌های اسلامی قم که «درباره تاریخ‌نگاری معاصر و کودتای ۲۸ مرداد» را منتشر ساخته، در دیباچه آن چنین آورده است: «کتاب حاضر شامل دو گفت‌وگوی تاریخی مشروح با حجت‌الاسلام و المسلمین استادسیدهادی خسروشاهی درباره مسائل تاریخ معاصر و نیز کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ است که در مجموع اطلاعات وسیع و مستندی را در این زمینه ارائه می‌کند و یک پیوست هم در آخر کتاب موضوع کودتا و نقش دیگران را در آن روشن‌تر می‌سازد. گفت‌وگوی اول در سال ۱۳۶۸ توسط افاضل محترم مجله وزین و گران‌سنگ «حوزه» انجام گرفت که در همان سال در مجله چاپ و منتشر شد. گفت‌وگوی دوم در مرداد سال ۱۳۹۴ درباره کودتای ۲۸ مرداد و موضع مرحوم آیت‌الله کاشانی و عملکرد یا نقش آقای دکتر مصدق در آن انجام پذیرفت که در دو شماره از روزنامه «جوان» منتشر شد و اکنون تکمیل شده این بحث به اضافه متن کامل و ویرایش شده گفت‌وگوی اول یکجا همراه اسناد و عکس‌هایی جالب در اختیار عموم قرار می‌گیرد. بعضی از این اسناد و عکس‌ها برای نخستین‌بار منتشر می‌شود که بی‌تردید مورد توجه علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

دلیل اصلی چاپ و نشر این رساله که پس از اشاره

نمایی از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران

اجمالی به مسئله تاریخ‌نگاری معاصر عمدتاً مسئله نهضت ملی ایران و حوادث ۲۸ مرداد را بررسی می‌کند، آن است که امسال با نزدیک شدن روز ۲۸ مرداد، دوستان ملی‌گرا یک‌بار دیگر و طبق عادت دیرینه در شماره‌های ویژه جراید و مجلات که در واقع آنها را باید «مصدقی‌نامه» نامید، اغلب به‌طور یکجانبه به داوری نشسته و مدعی شده‌اند که گویا پایه‌گذار و همه‌کاره نهضت ملی ایران ملی‌گرایان و شخص آقای دکتر مصدق بوده است و هیچ نقش سازنده و یا تأثیرگذاری برای دیگران، خصوصاً آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام قائل نشده‌اند که در واقع تحریف علنی و عملی مسائل تاریخ معاصر است. در این میان از مصاحبه استاد خسروشاهی یا دیگر صاحبنظران و تاریخ‌نگاران منصف خبری نبود و آیا در چنین شرایطی سکوت شخصیت‌هایی مانند ایشان که در واقع شاهد و ناظر عینی حوادث نهضت ملی و نقش فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی و مراجع و علمای قم و تهران در پیشبرد اهداف نهضت بودند، نوعی سکوت غیرمقبول و کناره گرفتن از مسائل روز محسوب نمی‌شود؟ با مطرح شدن این پرسش توسط بخش تاریخ مرکز بررسی‌های اسلامی ـ قم، استاد پاسخ‌های کوتاه، اما مستندی به سؤالات ما درباره مواضع دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام و نیز نوع اتهامات بیگانگان و روایتگران معاصر ارائه کردند که به دنبال بحث قبلی و در واقع برای تکمیل آن در اینجا آورده می‌شود. بخش آخر کتاب، در واقع پیوستی است که اشاره کوتاهی به حوادث ۲۸ مرداد دارد و پرسش‌های جناب دکتر زیباکلام را دراین‌باره به نقد می‌کشد و پاسخ می‌دهد... نقل این پیوست، نقش دوستان! را در قضیه کودتای ۲۸ مرداد و علل و عوامل آن روشن می‌کند. البته هرگونه نقد منطقی و یا پاسخ و توضیحات مستند را پذیرا هستیم و بی‌تردید از آنها در تجدید چاپ این رساله استفاده خواهیم کرد.»

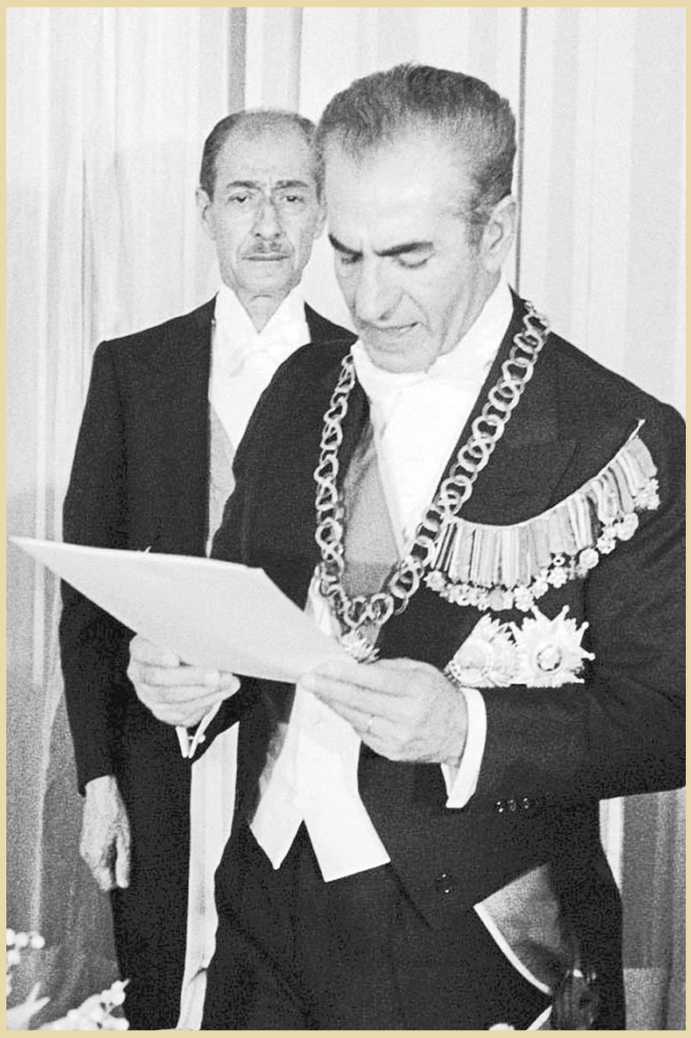

دهه ۵۰. محمدرضا پهلوی در حال سخن گفتن در یکی از ضیافت‌های دربار

بی‌تردید علت پایه‌گذاری حزب موسوم به رستاخیز را باید در شکست برنامه انقلاب سفید جست‌وجو کرد! شاه دریافته بود که القای آمرانه پاره‌ای از مطالبات و خواسته‌ها از ملت، نه‌تنها حاصلی ندارد که به وضعیت نابسامان اقتصادی آن دوره کشور، منتهی خواهد شد، بنابراین نیاز به اهرمی بود که به شکلی توده‌ای و گتره‌ای، مردم را به میدان بیاورد و آنان را برای تحقق اهداف خویش، به کار گیرد. به‌عبارت دیگر خودشیفتگی مزمن پهلوی دوم، موجب گشته بود که وی تصور کند با تأسیس یک حزب، مردم سراسیمه به عضویت آن درمی‌آیند و همه تلاش و توان خویش را برای عملی کردن خواسته‌های وی به کار می‌گیرند!

خوانشی از فرآیند حزب‌سازی حکومتی، از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی

دمکراسی ملوکانه با پناه بردن به احزاب «پپسی کولا» و «کوکاکولا»!

■ **شاهد توحیدی**

در نظام‌های پادشاهی یا متکی به بیگانه، حزب‌گرایی و نیل به قدرت از طریق آن، امری ممتنع قلمداد می‌شود. چه اینکه سایه تمامیت‌خواهی سیاسی حاکم، مجال را بر مشارکت مردم ضیق ساخته است. این امر در دوران حکمرانی رضاخان و فرزندش، به تمامی رخ نمود. از مقطع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ اما، چند فقره صورت‌سازی حزبی انجام گرفت که فرجامی مطایبه‌آمیز یافت! خوانش این رویداد، موضوع مقال پی آمده است. مناسبت آن نیز، می‌تواند سالگشت انتشار اساسنامه و مرامنامه حزب شه فرموده «رستاخیز» قلمداد شود. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **هر کس عضو حزب رستاخیز نشود، توده‌ای است!**

محمدرضا پهلوی از بدو سلطنت خویش تا مرداد ۱۳۳۲، با چالش‌های وجود احزاب و مطبوعات آزاد دست و پنجه نرم و تلخی آن را در ذائقه خویش به عنوان پادشاهی تمامیت‌خواه، حس کرد. هم از این روی و پس از آغاز دور دوم سلطنت، بساط تحزب را جمع و به اندیشه تحکیم قدرت مطلقه خویش افتاد! با این همه فضای یخ‌زده سیاسی کشور در آن مقطع، وی را به عرصه پایه‌گذاری چند حزب قدرت فرموده در انداخت که در غایت خویش به اسباب مزاح اهالی سیاست تبدیل شد! رضا سرحدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب این تجربیات در دوران پس از کودتا، چنین آورده است: «در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، ایران تا حدودی به یک نظام مشروطه نزدیک شده بود. محمدرضا پهلوی در آغاز سلطنت خود قرار داشت و از توان مقابله با نیروهای سیاسی نیز برخوردار نبود. با وجود این، تمام تلاش خود را معطوف به تحکیم جایگاه خویش در جامعه، به‌عنوان پادشاه کرد. طبعاً در بستری که جامعه امید به دمکراسی بسته و احزاب سیاسی تا حدودی شکل گرفته بودند، امکان نداشت که وی همانند پدر مانع فعالیت و شکل‌گیری هر نوع حزبی شود. محمدرضا پهلوی تا حد امکان، سیاست پایان دادن به فعالیت‌های حزبی را پیگیری می‌کرد، اما کنش‌های او مانند یک بازی در میدان نبرد بود. برای نمونه در سال ۱۳۲۷ و هنگامی که از ترور جان سالم به در برد، به سرعت حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد. او برای اینکه ظاهر را حفظ کند، به دو دستیار خود دستور داد تا دو حزب سیاسی ایجاد کنند. امیر اسدالله علم، حزب مردم (۱۳۳۶) را با حضور روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و حتی انشعابیون یا نادمین حزب توده تأسیس کرد. منوچهر اقبال نیز حزب ملیون (۱۳۳۷) را متشکل از نمایندگان مجلس، کارمندان دولت و تعدادی از پزشکان در عرصه سیاست پدید آورد. مرامنامه هر دو حزب، بسیار شبیه به هم و مملو از اشارات مکرر به «منویات ملوکانه» بود. در فضای عمومی جامعه، این دو حزب را «پپسی کولا» و «کوکاکولا» نامیدند! محمدرضا پهلوی در دهه سوم سلطنت خود (۱۳۴۲-۱۳۵۳)، بر ضعف خویش برای به‌دست گرفتن اقتدار تام فائق آمد و به تدریج خودکامگی او، رو به نهادینه شدن نهاد. در این سال‌ها شاه با پشتیبانی متحدان خارجی (به‌ویژه امریکا)، جایگاهش در اریکه قدرت بلامنازع را استحکام بخشید. فرصت تاریخی فراهم شده بود تا ضعف‌های دهه اول سلطنت خود را جبران کند. او مصمم شد هم سلطنت و هم حکومت را به‌طور توأمان در اختیار خود بگیرد. شاه سیاست در ایران را در شخص خودش خلاصه کرده بود و حزب رستاخیز نیز، برای تداوم این شیوه تأسیس شده بود. او از حزب و پیشینه آن برای اهداف شخصی و سلطنت بهره برد، مخالفان خود را خائن خطاب کرد و از کسانی که عضو حزب نشوند، به‌عنوان «هواداران مخفی حزب توده» نام برد. محمدرضا پهلوی برای «خائنین» دو راه متصور شد: یا زندان یا ترک کشور! او حزب رستاخیز را نهادی برای تکمیل انقلاب سفید و ورود به تمدن بزرگ نامید. شاه می‌خواست با این تشکل، دو قشر حقوق‌بگیر و متوسط را که در شهرها افزایش یافته بودند، مدیریت سازمانی کند و انرژی سیاسی و اجتماعی آنها را به کنترل خود درآورد، اما فعالیت‌های حزب رستاخیز بازار، روحانیت و اقشار تحصیلکرده را نسبت به حکومت تک‌نفره انتقادی‌تر کرد. شاه، هم رهبر سیاسی بود و هم رهبر معنوی و در تلاش بود سلطنت را تحکیم بخشد و دولت و حکومت را با سازماندهی حزب رستاخیز بر زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم مسلط کند. این همان دیکتاتوری به سبک و سیاق ایرانی و در شکل عالی آن بود؛ تلاشی برای براندازی تمامی منابع مخالف سلطنت و ایجاد تصویری متحد و منسجم از مردم، در انقیاد و حاکمیت شاه. در شرایط و بستری که برچیدن کامل احزاب و نظام حزبی در ایران فراهم نبود، حزب رستاخیز که ثناگوی شاه بود، به‌عنوان حزبی برای متحد ساختن ایران معرفی و نشانی از سازوکارهای حزبی در آن دیده نمی‌شد.»

■ **ما با تشکیل حزب مردم، خواستیم از شاهنشاه سپاسگزاری کنیم!**

همانگونه که اشارت رفت، سکون مطلق فضای سیاسی کشور پس از کودتا، موجب گشت تا محمدرضا پهلوی وظیفه ایجاد دو حزب را به دو تن از چاکران دیرین؛ یعنی منوچهر اقبال و امیر اسدالله علم وانهد. با این همه این دو حزب، تقریباً همه نوع کارکردی داشتند، جز انتقاد از رفتار حاکمیت و تلاش برای اصلاح آن! علت این امر نیز، بر همگان روشن بود. این دو حزب، یا از وزرا و مسئولان وقت دولت تشکیل شده بود و یا عناصری که در آستانه اشغال سمت‌ها بودند و هم از این روی، انتظار تغییر شرایط از ایشان، بیهوده می‌نمود. زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، شرایط فعالیت این دو حزب را اینگونه تبیین کرده است: «حزب ملیون در سال ۱۳۳۶ تأسیس شد و اعضای آن، بیشتر از نمایندگان مجلس و وزرا بودند. این حزب بعد از تأسیس، دکتر منوچهر اقبال را به دبیرکلی و رئیس کمیته مرکزی حزب برگزید. اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: دکتر هدایتی، محمد حجازی، حسام دولت‌آبادی، عماد تربتی، حبیب‌الله آموزگار، دکتر خانبابا بیانی، دکتر شاهکار، دکتر رضا سرداری، محمود جم، دکتر نصرت‌الله کاسمی و عبدالرضا انصاری. اقبال، متولی حزب اکثریت، در مورد تشکیل حزب گفته بود: «دولت من مایل است افراد در عقیده سیاسی آزادی داشته باشند؛ یعنی هر کس در حدود قانون می‌تواند هر عقیده سیاسی‌ای که دارد، اظهار کند و باکی از هیچ مرجعی نداشته باشد!» در واقع ترکیب اعضا، این تصور را پیش آورده بود که حزب از نظر سیاسی، به کارکرد اولیه خود یعنی انتقاد از دولت یا حکومت مشغول است، اما تقریباً همه جبهه ملیون و دیگرانی که تصور می‌رفت در جبهه مخالف شاه قرار دارند، یا در سیستم حکومتی قرار داشتند یا به اعضای محکم دستگاه حکومت تبدیل شدند. به‌عبارتی، از مخالفان شاه و حکومت، در میان اعضا دیده نمی‌شد. حزب مردم نیز دومین حزبی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به رهبری اسدالله علم در سال ۱۳۳۶ به وجود آمد. البته علم در جریان اعتراض‌های مردمی به انتخابات مجلس بیستم، از آن استعفا کرد و یحیی عدل، ریاست حزب را بر عهده گرفت. مرامنامه این حزب نیز، مانند حزب ملیون بود و علم در مورد ایجاد آن گفته بود: «حزب مردم برای تجسم و تقدس یک نیت پاک و وطن‌خواهانه و آزادمنشانه شخص اعلیحضرت محمدرضا پهلوی به وجود آمد و ما می‌خواستیم با تشکیل این حزب، از شاهنشاه دمکرات‌منش خود سپاسگزاری کنیم!...» همان‌طور که مرامنامه حزب نشان می‌دهد، حزب مردم نیز ظاهراً با اهداف دمکراسی‌خواهانه ایجاد شده بود و حتی نام مردم را با خود به یدک می‌کشید، اما واقعیت اصلی این بود که حزب مردم هم، توسط رژیم شاه شکل گرفته بود. حزب گرچه در مواردی به‌عنوان نهاد رقیب با برخی دولت‌ها به مخالفت پرداخت، اما اراده مستقلی از خود نداشت و مطابق دستورات محمدرضا پهلوی عمل می‌کرد، چنانکه بسیاری از آنها که معتقد به تغییر شرایط زندگی سیاسی کشور بودند، بر ضرورت نیاز حزب به اشاره خیرخواهانه از سوی شاه تأکید داشتند و بر این باور بودند که حزب، تنها از این طریق می‌تواند به طور مؤثری مسئولیت‌های خود را به‌عنوان یک جریان مخالف در مجلس انجام دهد. به‌طور کلی حزب مردم در طول فعالیت‌های حزبی خود، موفق به اقدام سیاسی مؤثری نشد و اوج فعالیت آن در انتخابات مجلس بیستم بود که با راهیابی اکثریت نمایندگان از حزب ملیون و اعتراض حزب مردم، منحل شد و در نهایت به اعتبار هر دو حزب لطمه زد و همین موضوع زمینه‌ای برای تأسیس حزب ایران نوین شد.»

■ **رجعت ملوکانه به خصلت نظام‌های کمونیستی و فاشیستی!**

بی‌تردید علل پایه‌گذاری حزب موسوم به رستاخیز را باید در شکست برنامه انقلاب سفید جست‌وجو کرد! شاه دریافته بود که القای آمرانه پاره‌ای از مطالبات و خواسته‌ها از ملت، نه‌تنها حاصلی ندارد که به وضعیت نابسامان اقتصادی آن دوره کشور، منتهی خواهد شد، بنابراین نیاز به اهرمی بود که به شکلی توده‌ای و گتره‌ای، مردم را به میدان بیاورد و آنان را برای تحقق اهداف خویش به کار گیرد. به عبارت دیگر خودشیفتگی مزمن پهلوی دوم، موجب گشته بود که وی تصور کند با تأسیس یک حزب، مردم سراسیمه به عضویت آن درمی‌آیند و همه تلاش و توان خویش را برای عملی کردن خواسته‌های وی به کار گیرند! سیدمرتضی حافظی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، درباره زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تأسیس حزب رستاخیز می‌نویسد: «محمدرضا پهلوی قبل از تأسیس حزب رستاخیز مخالف سیستم تک‌حزبی بود و آن را خاص نظام کمونیستی و فاشیستی می‌دانست، با این همه مجموعه‌ای از رخدادها، شاه را در تأسیس حزب رستاخیز مصمم ساخت. پس از شکست رژیم در رسیدن به اهداف و برنامه‌های انقلاب سفید، از آنجا که انجام اصلاحات ضروری می‌نمود، شاه ناگهان تغییر شیوه و عقیده داد و خود به تأسیس حزب واحد رستاخیز مبادرت نمود. تأسیس حزب رستاخیز را بر پایه دو عامل می‌توان تحلیل کرد؛ اول، شکست انقلاب سفید به نظام پهلوی نشان داد که مخالفت مردم و طبقات اجتماعی می‌تواند چالش جدی در برابر شاه باشد. به‌عبارت بهتر به نظر می‌رسد تدوین فلسفه انقلاب از سوی شاه، برای گمراه کردن قشرهای میانه و تهی‌دست جامعه و ایجاد یک نوع دمکراسی صوری و هدایت شده بود که می‌کوشید از شدت مخالفت مردم و طبقات اجتماعی بکاهد و بتواند به اهداف انقلاب سفید جامعه عمل بپوشاند، حال این انقلاب به اهداف خود نرسیده بود. عامل دوم انفجار قیمت نفت در مهر ۱۳۵۲ بود که بقایای واقع‌بینی و حزم و احتیاط را در شاه و مزدورانش نابود کرد! به عبارتی ایجاد یک نظام تک‌حزبی همزمان با بالا رفتن قیمت نفت که می‌شود آن را به‌عنوان میان‌پرده گمراه‌کننده در تصمیم‌گیری شاه قلمداد کرد، باعث شد شاه حقه جدیدش را که همان حزب رستاخیز بود، از آستین بدر آورد، اما همه ضرورت‌هایی که باعث شد حزب رستاخیز در کانون قرار بگیرد، سیاسی نبود. عزم شاه برای مبارزه با گرانفروشی، هدف اقتصادی‌ای بود که وجود حزب رستاخیز، نیاز وی به نهاد و سازمانی برای این کار را برطرف می‌ساخت. شاه طی فرمانی در ۱۵مرداد ۱۳۵۴ به نخست‌وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ایران (امیرعباس هویدا)، خواستار مبارزه با گرانفروشی و نظارت بر توزیع و قیمت کالاها شد و تلویحا مأموریت این وظیفه مهم را بر دوش حزب رستاخیز نهاد. در همین زمینه شاه به وزیر بازرگانی یک ماه فرصت داده بود تا قیمت‌ها را پایین بیاورد، حتی تأکید کرده بود که اگر حزب کاری صورت ندهد، از ارتش و دادگاه‌های نظامی برای این منظور استفاده خواهد کرد! این فرمان اصل چهاردهم انقلاب سفید شمرده شد. در مدت زمان کوتاهی ستاد مبارزه با گرانفروشی حزب، در ابتدا با همکاری ۲۰۰ تن از دانشجویان شکل گرفت و خیلی زود با پیوستن گروه‌های دیگر دانشجویی، بر این تعداد افزوده شد. برخی اقداماتی که توسط ستاد مبارزه با گرانفروشی حزب رستاخیز اتخاذ شد، عبارت است از بسیج و تجهیز گروه‌های مختلف برای نظارت مستقیم با استفاده از جوانان و به‌خصوص دانشجویان، بررسیِ مقررات موجود در زمینه مبارزه با گرانفروشیِ به منظور اصلاح آنها، برنامه‌ریزی برای شناخت عوامل مؤثر در گرانفروشی، برقراری شبکه ارتباط برای قبول شکایات مردم در سراسر کشور و رسیدگی فوری به شکایات. براساس آنچه گفته شد حزب رستاخیز علاوه بر نقش سیاسی در جامعه، نقش هماهنگ و تصحیح‌کننده کل نظام را نیز بر عهده گرفت. حزب رستاخیز با نقش بسیار گسترده خویش، در زمینه‌های مختلف تلاش کرد ناهماهنگی‌های نظام و ضعف‌های گوناگون را سامان دهد و از سوی دیگر، بستر سیاسی مناسبی برای فعالیت‌های کنترل شده سیاسی فراهم سازد و انتقادها و ابراز نارضایتی‌ها را بدون کشمکش و بروز بحران در خود کانالیزه کند، اما عملکرد ستادهای ویژه مبارزه با گرانفروشی و نهادهای دولتی، ثمره مثبتی به بار نیاورد، زیرا باعث شد دولت با تعیین جداول قیمتی که خود تعیین می‌نمود، به جنگ تجار برود و خود را در کانون خصومت با بازاریان و اصناف قرار دهد.»

■ **شکست تنوع جناح‌های درون حزب رستاخیز!**

گفتیم که حکومت‌های سلطنتی، وجود احزاب آزاد و نیز تکثر اندیشه و عملی که لازمه آن است را بر نمی‌تابند! حال و با نظری بر احوال و فعل و انفعالات داخلی حزب موسوم به رستاخیز، باید اذعان کرد که چنین نظام‌هایی، حتی تنوع در درون احزاب شه فرموده را نیز برنمی‌تابند! چه اینکه با وجود ایجاد ظاهری از سه جناح فکری در حزب فوق‌الاشاره، از تریبون‌های این تشکل، همان منعکس می‌شد که مبتنی بر خواست و اراده ملوکانه بود! در واقع تشکیل حزب رستاخیز در تاریخ معاصر ایران، تجربه‌ای گویا و پرنکته را رقم زد. محمدرضا چیت‌سازیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، جناح‌های داخلی حزب رستاخیز و برون داد عملی ایران را اینگونه تحلیل کرده است: «محمدرضا پهلوی بر این امر واقف بود که با وجود تشکیلات حزبی واحد و فراگیر، اختلاف نظر درونی اعضا و رهبران حزب، اجتناب‌ناپذیر است و به همین دلیل موافقت خود را با تشکیل جناح‌هایی در حزب اعلام کرد. مضاف بر این، حزب باید نشان می‌داد که فضای نقد و انتقاد در فعالیت‌های تشکیلاتی‌شان وجود دارد و فعالیت حزبی، جنبه نمایشی ندارد. در نتیجه دو جناح در حزب شکل گرفت؛ جناح اول به رهبری جمشید آموزگار وزیر کشور فعال شد که تحت‌عنوان روشنفکران مترقی فعالیت می‌کردند و جناح دیگر که نام روشنفکران سازنده را یدک می‌کشید، وزیر دارایی وقت یعنی هوشنگ انصاری رهبری آن را در دست داشت. البته در اواخر عمر فعالیت حزب، جناح سومی به‌وجود آمد که ریاست آن را هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، بر عهده داشت. دبیر کلی حزب نیز، بر عهده شخص نخست‌وزیر امیر عباس هویدا بود. هویدا در تأیید تشکیل جناح‌ها در حزب، به این نکته اشاره کرد که جناح‌ها سمبل و نماد تنوع اندیشه و نظرات مردم است و هر اندیشه و نظری که ریشه در فرهنگ اصیل ما داشته باشد، محترم خواهد بود و امکان ارائه و تبادل‌نظر در مورد آن میسر است. با این حال آنچه با قاطعیت می‌توان گفت، این است که این جریانات درون‌حزبی رستاخیز تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند و از آنجا که رهبران حزب عملاً تحت اوامر و نواحی امور به اصطلاح ملوکانه شخص شاه بودند، تضارب آرا و افکار و اندیشه‌های گوناگون در حزب امکان بروز و ظهور نداشت. این امر از برنامه‌های هر یک از دو جناح نیز، به وضوح قابل مشاهده است. در حقیقت وقتی به برنامه‌های دو جناح حزب به دقت نگاه می‌شود، این مسئله به ذهن خطور می‌کند که رئوس و خطوط کلی هر یک از دو جناح حزب تفاوت چندانی در عمل با یکدیگر نداشت. به عبارت ساده می‌توان گفت که هر دو جناح حزب به دنبال نوعی توسعه و نوسازی غربی بودند که از بالا نشئت می‌گرفت و کمتر نقشی برای آحاد و اقشار مختلف جامعه مدنظر قرار می‌داد. مضاف بر این، دیگر افکار و عقاید نیز همچون اندیشه اسلامی و چپ در برنامه حزبی جایی برای بحث و بررسی نداشتند و حتی این امکان برای آنها فراهم نشده بود که بتوانند برنامه‌های حزب را مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. در نهایت می‌توان گفت که دو جناح برنامه تقریباً واحدی را به پیش می‌بردند و صدای هر دو جناح از یک شیپور بیرون می‌آمد، شیپوری که نظرات و دیدگاه‌های محمدرضا پهلوی را ملاک عمل خود قرار داده بود. این درست است که برای توسعه و پیشرفت نیاز به اجماع نخبگان می‌باشد، اما این اجماع نه از بالا، بلکه باید از عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی و طیف وسیعی از نخبگان سیاسی نشئت گیرد و نه صرفاً از عوامل و افراد شاغل در دستگاه‌های حاکمیتی. چیزی که حاشیه و متن تشکیل حزب رستاخیز، تصویری بر خلاف آن را عیان می‌ساخت.»

حکومت‌های سلطنتی، وجود احزاب آزاد و نیز تکثر اندیشه و عملی که لازمه آن است را برنمی‌تابند! علاوه بر این با نظری بر احوال و فعل و انفعالات داخلی حزب موسوم به رستاخیز، باید اذعان کرد که چنین نظام‌هایی، حتی تنوع در درون احزاب شه فرموده را نیز برنمی‌تابند! چه اینکه با وجود ایجاد ظاهری از سه جناح فکری در حزب فوق آمده، از تریبون‌های این تشکل، همان منعکس می‌شد که مبتنی بر خواست و اراده ملوکانه بود!

در یکی از کنگره‌های حزب رستاخیز ۱۳۵۴. اسدالله علم، محمد معتضد باهری و نصرت‌الله معینیان